

کتاب‌شناسی «غرب‌شناسی»

ناصر زعفرانچی

در این سفر که به قصد تسخیر تمدن فرنگی در
پیش داریم، منزل اول ایران است نه فرنگستان.
سید فخرالدین شادمان

مقدمه

غرب‌شناسی مدخلی جدید است که عنوان آن را در رده‌بندی موضوعی کتابخانه‌ها نمی‌توان یافت. این موضوع هر چند جدید می‌نماید، به قدمت آشنایی ما با غربیان از حیات آن می‌گذرد؛ چه تا پای صحبت از غرب و دیدار با غربیان به میان آمد و سیاحان و فرنگ‌رفتگان دست به قلم بردند، نخستین بارقه‌های غرب‌شناسی، هر چند کم‌سو و غیرعلمی، درخشیدن گرفت. آثار بسیاری در این وادی به رشته‌ی تحریر درآمده است و هر کسی از موضع خود به غرب و غربیان نظر کرده است.

از عهد قاجار و حتی از دوران صفویه به این سو، بیش‌تر با سفرنامه‌هایی^۱ مواجه شده‌ایم که حاصل دیدارها، گفت‌وگوها و توجه به تفاوت‌های فرهنگی و دینی و اجتماعی بوده است. به‌خصوص در دوران قاجار و عصر مشروطیت، به آثاری برخوردیم که در لابه‌لای مطالب و حین پرداختن به موضوع اصلی، به تمدن غربی و بنیادهای فکری، فلسفی، اجتماعی و فرهنگی آن نیز اشاره کرده‌اند؛ برای نمونه،

۱. در این سفرنامه‌ها نکات جالب و قابل تأملی هست که در فرصت مناسب به آنها نیز خواهیم پرداخت.

می‌توان به رساله‌ی شیخ و شوخ یا مسالک المحسنین، و... اشاره کرد. در این آثار، هنوز با بحث هویت و «آنچه خود داشت» و «میراث تمدن ایرانی و اسلامی» سر و کاری نداریم و مهم همان جلوه‌ها و وجوه تمدن غربی است که برای ایرانیان گیرا و جذاب می‌نماید. در کتاب‌شناسی حاضر، این قبیل آثار مد نظر نیست و سعی ما بر آن است که کتاب‌ها و آثاری را معرفی کنیم که تمدن غرب را موضوع اصلی خود قرار داده، برخورد و تقابل فکری و فرهنگی آن را با تمدن ایرانی - اسلامی به بحث گذاشته، و درباره‌ی انواع مسائل مستحدث فکری و فلسفی و اجتماعی و...، حاصل از برخورد این دو تمدن، به گفت‌وگو پرداخته‌اند.

این کتاب‌شناسی مدعی احصای تمام آثار نیست و تلاش خواهد کرد اصلی‌ترین و مهم‌ترین آثار را در این زمینه معرفی کند. شیوه‌ی معرفی، با استناد به مفاد هر اثر، بیان اصلی‌ترین موضوعات و هدف نیز آن است که خواننده‌ی شایق و علاقه‌مند، به این معرفی بسنده نکند و خود اثر را نیز مطالعه کند.

از آنجا که قرار است آثار به ترتیب تاریخی معرفی شوند، در این نوشتار، نخست به معرفی دو اثر تألیف سید فخرالدین شادمان و جلال آل احمد می‌پردازیم و آن‌گاه به چند اثر از محمدعلی اسلامی ندوشن نظر می‌افکنیم.

اثر نخست، تسخیر تمدن فرنگی (۱۳۲۶) تألیف سید فخرالدین شادمان و اثر دوم غرب‌زدگی (۱۳۴۱) نوشته‌ی جلال آل احمد است. تسخیر تمدن فرنگی شاید اولین اثر در زمینه‌ی غرب‌شناسی باشد، چه جلال آل احمد می‌گوید: «سید فخرالدین شادمان بر من فضل سبق دارد و سال‌ها پیش از این اوراق، در جستجوی علاج «فکلی مآبی» برآمده و آموزش جدی بر زبان مادری را پیشنهاد کرده و ترجمه‌ی آثار فلسفی و علمی و ادبی غرب را، و گر چه خوب متوجه درد شده است، اما نسخه‌ی معجری ندارد. چرا که از آن سال تا کنون هزاران کتاب فرنگی ترجمه شده است و ما هر کدام کلی معلومات فرنگی خوانده‌ایم، ولی روز به روز بیش‌تر به فکلی مآبی می‌گراییم. چرا که این فکلی مآبی یا به تعبیر من قرتی‌بازی، خود یکی از عوارض ساده‌ی درد بزرگ‌تری است که غرب‌زدگی باشد.» (جلال آل احمد ۱۳۴۱: صص ۷۸-۷۹).

اسلامی ندوشن نیز در سه کتاب خود به نام‌های: ایران را از یاد نبریم (۱۳۵۱)، به دنبال سایه‌ی همای (۱۳۵۱)، فرهنگ و شبه فرهنگ (۱۳۵۴)، سویه‌ای دیگر از غرب‌شناسی را مطرح می‌سازد. این سه اثر مجموعه مقالاتی است که حیطه‌ی زمانی بین سال‌های ۱۳۳۸ تا ۱۳۵۴ را شامل می‌شود و ما به آنها استناد کرده‌ایم. اسلامی ندوشن کتاب دیگری نیز با نام سخن‌ها را بشنویم دارد که این اثر در سال ۱۳۷۰ و بعد از انقلاب اسلامی به چاپ رسیده است و در آینده و در موقع خود بدان خواهیم پرداخت.

پیش از معرفی کتاب‌ها، لازم است به نحو اجمالی به معرفی نویسندگان این آثار نیز بپردازیم. جلال آل احمد نزد اهل قلم و کتاب نیازی به معرفی ندارد، اما سیدفخرالدین شادمان - که در این وادی از زمره‌ی پیشکسوتان به شمار می‌رود - برای نسل جدید شناخته نیست. او در سال ۱۲۸۶ متولد شد و پس از تحصیل مقدمات عربی و فقه و اصول، به تحصیلات جدید پرداخت. در سال ۱۳۰۶، لیسانس حقوق را از مدرسه‌ی حقوق تهران دریافت کرد. در ۱۳۱۴، دوره‌ی دکتری حقوق را در دانشکده‌ی حقوق پاریس و در ۱۳۱۸، دکتری علوم سیاسی را در دانشگاه لندن طی کرد. تدریس در مدارس و دانشگاه (از سال ۱۳۲۹ به بعد) و کار در محاکم و دادگستری از جمله مشاغل وی بود. شادمان در سال ۱۳۴۷ درگذشت. از آثار وی می‌توان به ترجمه‌ی تاریخ قرون جدید، اثر آلبِر ماله (۱۳۱۳)، تاریکی و روشنایی (۱۳۲۹)، در راه هند (۱۳۱۲)، شیادی‌های یهود (بی‌تا) اشاره کرد.

محمدعلی اسلامی ندوشن متولد یزد، در سال ۱۳۰۴ است. تحصیلات خود را در دانشکده‌ی حقوق دانشگاه تهران ادامه داد و دکتری خود در رشته‌ی حقوق را از دانشگاه پاریس دریافت کرد. خدمت در دادگستری و استادی دانشکده‌ی ادبیات دانشگاه تهران در سابقه‌ی شغلی وی ملحوظ است. آثار عمده‌ی او در زمینه‌ی ادبیات است.

تسخیر تمدن فرنگی

فخرالدین شادمان (۱۳۲۶: ص ۳) پس از پانزده سال اقامت در فرنگ بر آن می‌شود که مصیبت‌های ایران و بلایایی را که این کشور بدان دچار است بازگو کند. روی سخن او

«با جوانان و علی‌الخصوص کسانی است که فارسی زنده‌ی رودکی و نظامی و مولوی و حافظ و ترجمه‌ی تاریخ طبری و کیمیای سعادت و گلستان را زبان ایران می‌دانند و زردشت و داریوش و فردوسی و شاه‌عباس و میرزا تقی‌خان امیرکبیر، همه را از بزرگان این ملت قدیم می‌شمرند. به هرزه طالب سیمرغ و کیمیا نیستند و گنج و شعر و حکمت موجود را با چیزهای موهوم یا معدود سودا نمی‌کنند. تمدن چهارده قرنیه‌ی دوره‌ی اسلامی ایران و تمدن یازده قرنیه‌ی پیش از آن، هر دو را به جان دوست می‌دارند و امروزه می‌خواهند دامن همت بر کمر بزنند و آخرین دقایق فرصت را غنیمت بشمرند و به فکر و ذوق و دست خود، ایرانی بسازند مانند عروس آراسته.» (ص ۱۲).

یکی از بلاییی که ایران - به نظر آقای شادمان - بدان مبتلا است «فکلی» است. فکلی کیست؟ فکلی کسی است که از یاد گرفتن زبان مادری خود گریزان است (ص ۱۳)، اسلام را موجب بدبختی و بیچارگی ایران می‌خواند (ص ۱۴)، خود را سیاست‌شناس می‌داند و بی‌خبر از مهم‌ترین فصول تاریخ سیاست پرپیچ و خم ایران است (ص ۱۶). او فقیه یا فقیه‌نمایی است که سی‌چهل کتاب از نویسندگان کم‌فکر پرنویس مصر و شام خوانده و چند لغت فرنگی ناقص را چاشنی کلام خود ساخته است. نه از افکار افلاطون آگاه است و نه از عقاید کانت، با این همه، فلسفه‌ی قدیم و جدید را با یکدیگر می‌سنجد (ص ۱۷). و سرانجام اینکه فکلی خبر ندارد که اساس تمدن فرنگی، مطالعه و درس و بحث و به قصد کسب معلومات، به قطب سفر کردن و صحرا نوردیدن و لغات شاهنامه را یکایک شمردن و جای هر یک را نشان دادن و بیش از بیست سال بر سر ترجمه‌ی مثنوی به انگلیسی زحمت کشیدن و سرچشمه‌ی نیل کشف کردن و این قبیل کارها است، نه شب و روز رقصیدن و شراب نوشیدن (ص ۱۸). نویسنده به عقب بازمی‌گردد و به نقل از گوینو در کتاب ادیان و فلسفه‌های آسیای مرکزی، حسین علی‌آقا نامی را در شمار این افراد، یعنی همان فکلی‌ها، می‌آورد که به گفته‌ی گوینو، تعدادشان در ایران کم هم نیست (ص ۲۰). اما چرا فکلی این همه مورد حمله‌ی نویسنده است؟ زیرا «هنگام حمله‌ی تمدن فرنگی به ایران، این دشمن خانگی همدست بیگانه است... به امید آنکه تمدن فرنگی ما را زودتر بگیرد، از خیانت به فکر و زبان و آداب و رسوم خوب ما روگردان

نیست.» (ص ۲۲). بعد از بیان احوال دشمن خانگی، نویسنده به دشمن خارجی می‌پردازد و هشدار می‌دهد که تمدن فرنگی را بازیچه مگیرید، «ما هرگز حریفی چنین دانا و توانا و بیرحم و خودپسند نداشته‌ایم.» (ص ۲۴). «حمله‌ی تمدن فرنگی از حمله‌ی عرب و ترک و تاتار بدتر و زیان‌آورتر است، چرا که تمدن فرنگی می‌فریبد و خود هرگز فریفته نمی‌شود.» (ص ۲۵). این تمدن «وارث تمدن یونان و روم و ایران و عرب و تمدن هر ملت بزرگ و مظهر علم و ادب و هنر دنیا است. آیین‌های ترقی تمامی بشر و دلیل قدرت او است.» (ص ۲۶). و سپس هشدار اساسی نویسنده است به معاصرانش که «ای ظاهربینان، جامه و خط و زبان و دین نشان تمدن فرنگی نیست. اهل مملکت هائیتی به زبان فرانسه تکلم می‌کنند و عیسوی‌اند و پیش از شما کت و شلوار و کلاه‌لبه‌دار داشتند و متمدن نیستند و ابن سینا و ابوریحان بیرونی و ابن رشد قرطبی و افلاطون و فردوسی و خیام کراوات رنگارنگ و کلاه بادگیر مانند نداشتند و متمدن بودند.» (ص ۲۸). اما خطر تمدن فرنگی بیخ‌گوش ما و در آستانه‌ی غلبه بر ما است. «روزی که تمدن فرنگی ما را بگیرد، آخرین روز حیات ملت ایران است.» چه باید کرد؟ «تنها راه گریز و یگانه چاره آن است که ما آن را بگیریم و پیش از آنکه محصور و اسیرش گردیم، خود مسخرش کنیم.» (ص ۳۰). نویسنده با طرح این مسئله، دو کشور ژاپن و روسیه را نیز مثال می‌زند که چنین کرده‌اند. حال، سخن بر سر همین مسخر کردن تمدن فرنگی است. چگونه؟ با مطالعه‌ی کتاب و از لابه‌لای سخنان شادمان می‌توان پاسخ را گرفت: با تحصیل علم و دانش غربی و آموزش و رواج آن در ایران، به دست ایرانی.

نویسنده معترف است که «در باب مسائل اجتماعی که اجزا و پیچیدگی‌های بسیار دارد، بی‌مطالعه‌ی دقیق حکم قطعی صادر کردن از خامی و ظاهربینی است.» (ص ۳۳). بنا بر این، نویسنده به بحث درباره‌ی ادیان اسلام و مسیحیت و نقش تاریخی آنها، تحقیق و تفحص در جمیع علوم و توانمندی‌های زبان فارسی می‌پردازد، ضمن آنکه حملات بی‌امان به فکلی همچنان ادامه دارد. نویسنده تصریح می‌کند که «در این رساله سخن بیش‌تر از فارسی و فکلی است، چرا که فارسی یگانه وسیله‌ی تسخیر تمدن فرنگی و فکلی بزرگ‌ترین دشمن فارسی، یعنی مانع راه پیشرفت حقیقی است.» (ص ۵۶). به

همین دلیل، به هر موضوع مرتبط با زبان فارسی، از جمله واژه‌های جدید فارسی گرفته تا مقایسه‌ی آن با زبان‌های اروپایی و تغییر و تحولات زبان ترکی، پرداخته می‌شود. اما غرض از این همه تأکید بر زبان فارسی چیست؟ «باید دو دلی را از خود دور کنیم و فارسی یاد بگیریم تا به تسخیر تمدن فرنگی قادر شویم.» (ص ۶۳). نویسنده منصف است و تصریح دارد که «مقصودم آن نیست که فارسی یاد گرفتن افسونی است که علوم و فنون فرنگی را مسخر ما خواهد ساخت. نکته آن است که فارسی آموختن نخستین شرط لازم پیشرفت کار ما است و کسب معرفت جز از راه فارسی، برای ایرانی ممکن نیست.» (ص ۷۰). «تمدن فرنگی را می‌توان به سپاهی تشبیه کرد مرکب از صد میلیون سرباز. هر کتاب معتبر فرنگی که به ایران بیاوریم و هر ترجمه‌ی درستی که به دست ایرانی بدهیم و هر طرح و نقشه‌ی کارخانه و عمارت و ماشین و هر قالب و نمونه‌ی مجسم و هر سواد و عکس پرده‌ی نقاشی مهم و هر گیاهی و لباسی و سلاحی و هر چیز معرفت‌آموزی از هر جا و هر وقت که در ایران جمع کنیم و شرح و تفسیرش را به فارسی بی‌غلط بنویسیم، به آن می‌ماند که یکی از سربازان این سپاه عظیم را اسیر و خدمتگزار خود کرده باشیم.» (ص ۷۵) و بدین ترتیب، خواهیم توانست به تسخیر تمدن فرنگی نایل شویم.

نویسنده الگویی نیز مطرح می‌کند: «کسانی می‌توانند تمدن فرنگی را برای ایران تسخیر کنند که در فضل لا اقل همدوش ذکاءالملک فروغی باشند. قول و فعل کسی که به قدر او فارسی و اصول تمدن ایرانی و مبانی تمدن فرنگی را نداند در نظر خواص ایران نباید قدر و قیمت و اعتباری داشته باشد.» (ص ۹۹). لازمه‌ی تربیت افرادی چون ذکاءالملک نیز دگرگون شدن طریقه‌ی تعلیم و تربیت است (ص ۱۰۰).

شادمان، ضمن دعوت به راه انداختن نهضت ترجمه، یادآور می‌شود که «ایران و اسلام را از هیچ فکری و عقیده‌ای نباید ترسی باشد. مملکتی که از فکر نوگریزان است، نیمه جان است و دینی که از علم و تحقیق بهراسد، باطل است.» (ص ۱۰۸). توصیه‌ی عملی او به ترجمه‌ی حداقل پنج هزار اثر فرنگی در سال است (ص ۱۰۸).

در میانه‌ی طرح مطالب، نویسنده از موجبات پیشرفت تمدن فرنگی نیز صحبت می‌کند. «یکی از موجبات پیشرفت تمدن فرنگی شک است. آنها در عقاید و آرای

افلاطون و ارسطو شک کردند و بر وسعت دامنه‌ی علم و فلسفه افزودند. در حق حکمرانی مطلق پادشاه شک کردند و او را نه خدا و نه سایه‌ی خدا شمردند و حکومت نزدیک به عدل و کم‌تقص دموکراسی را به میان آوردند.» (ص ۴۷).

نگارنده به فساد اخلاقی در مغرب‌زمین نیز اشاره می‌کند. «مقدار دروغ یک قرن ایران از دروغی که در یک ماه از فکر و چاپ و رادیو و از دهان کشیش و سیاست‌شناس هر یک از ممالک فرنگی بیرون می‌آید نیز کم‌تر است. خلاصه، علت برتری فرنگی علم او است نه اخلاقش.» (ص ۵۹). بدین ترتیب، غرب‌شناسی شادمان در نهایت با پیشنهاد به راه انداختن نهضت ترجمه به پایان می‌رسد و قدم بعدی را جلال آل احمد برمی‌دارد.

غرب‌زدگی

کتاب غرب‌زدگی آل احمد در واقع گزارشی است که در سال ۱۳۴۰ به شورای «هدف فرهنگ ایران» داده شد، اما وزارت فرهنگ وقت آن را منتشر نساخت و لاجرم خود نویسنده آن را در سال ۱۳۴۱ چاپ کرد.

درباره‌ی عنوان کتاب، نویسنده می‌گوید: «تعبیر غرب‌زدگی را از افادات شفاهی سرور دیگرم حضرت احمد فرید گرفتیم.» (ص ۱۶). اما غرب‌زدگی چیست؟ «غرب‌زدگی مشخصه‌ی دورانی از تاریخ ما است که هنوز به ماشین دست نیافته‌ایم و رمز سازمان آن و ساختمان آن را نمی‌دانیم... به مقدمات ماشین، یعنی به علوم جدید و تکنولوژی آشنا نشده‌ایم... به جز بازار و اقتصاد و رفت و آمد نفت، ناچار از خریدن و مصرف کردن ماشین‌ایم.» (ص ۳۵). همین‌جا بگویم که غرب برای آل احمد معنایی متفاوت دارد؛ «برای من، غرب و شرق نه معنای سیاسی دارد و نه معنای جغرافیایی. بلکه دو مفهوم اقتصادی است. غرب یعنی ممالک سیر و شرق یعنی ممالک گرسنه.» (ص ۲۳) و «واضح است که ما از این دسته دوم‌ایم.» (ص ۲۴).

«حرف اصلی این دفتر در این است که ما نتوانسته‌ایم شخصیت فرهنگی - تاریخی خودمان را در قبال ماشین و هجوم جبریش حفظ کنیم. بلکه مضمحل شده‌ایم.» (ص ۲۸) و

«وقتی هم ماشین را ساختیم، ماشین زده خواهیم شد! درست همچون غرب که فریادش از خودسری تکنولوژی و ماشین به هوا است.» (ص ۲۹).

حال سؤال این است که «این دوران چگونه پیش آمد؟ چه شد که در انصراف کامل ما از تحول و تکامل ماشین، دیگران ساختند و پرداختند و آمدند و رسیدند؟... چه شد که ما غرب زده شدیم؟» (ص ۳۵).

«چنین که از تاریخ برمی آید، ما همیشه به غرب نظر داشته‌ایم.» (ص ۳۹)، «شاید فرار از هند مادر [عامل آن] بوده است؟ ... فرار از مرکز؟» (ص ۴۰)، «شاید نیز به این علت همیشه به غرب نظر داشته‌ایم که فشار بیابانگردهای شمال شرقی ما را به این سمت می‌رانده است.» (ص ۴۱)، «شاید هم توجه ما به غرب از این ناشی می‌شده است که در این پهن دشت خشک، همیشه چشم به راه ابرهای مدیترانه‌ای داشته‌ایم.» (ص ۴۹)، در هر حال، همه‌ی این توجهات به غرب «تا حدود سیصد سال پیش، همیشه یک‌رو داشته است، یک علت داشته است و یک جهت؛ روی کینه یا حسد و رقابت. و در این سیصد سال اخیر، علت دیگر و جهت دیگر و روی دیگر یافته؛ روی حسرت و اسف و عبودیت.» (ص ۵۱). مگر در این سیصد سال، در غرب چه اتفاقی افتاد؟

در این مدت، «فتوداليسم جای خود را به شهرنشینی داد... و ما در این گوشه‌ی شرق، به پیله‌ی حکومت وحدت ملی خود برمبنای تشیع پناه بردیم... و به ازای هر چه مدرسه و آزمایشگاه که در غرب بنا نهاده شد، ما محافل سری ساختیم.» (ص ۵۷). نویسنده یکی از رازهای مدرسه و آزمایشگاه ساختن در غرب را بیداری ایشان و خطر اسلام می‌داند. «عالم مسیحیت قرون وسطی وقتی به انتها درجه‌ی ممکن محصور عالم اسلام شد... به سختی بیدار شد و در مقابل خطر اسلام از سرنومیدی به تعرض پرداخت... وقتی که یک سر عالم اسلام دانشگاه قرطبه (کوردوبا) بود در اندلس و سر دیگرش مدارس بلخ و بخارا...، فوراً پس از همین تاریخ است که مسیحیان صلحجو و طعنه‌زن به جهاد اسلامی، بدل به صلیبیان جهادکننده می‌شوند و در جنگ‌های طویل صلیبی، اساس اقتباسی را از فنون و معارف اسلامی می‌گذارند که غرب مسیحی را پس از پنج شش قرن، بدل می‌کند به خداوندان سرمایه و فن و معرفت و پس از هفت هشت قرن، به خداوندان صنعت و

ماشین و تکنولوژی.» (ص ۵۹). این یورش و توطئه‌ی غرب مسیحی علیه اسلام از عقبه نیز بود، به طوری که «اگر یکی از علت‌های اصلی هجوم مغولان به دنیای اسلام زمینه‌سازی‌های قبلی مسیحیت در بیابان‌های دور غور نبود - دست‌کم در یورش تیمور به این سوی عالم، به جا پاهای فراوان برمی‌خوریم از تحریک اروپای در مانده در جنگ‌های صلیبی و محتاج به نعمات بازارهای شرق.» (ص ۶۶). در همین جا، خواننده را به تاریخ‌نویسی و نوع قرائت او از حوادث تاریخی توجه می‌دهیم که در استنباطات او بسیار مهم است. «من تاریخ‌نویسی نمی‌کنم، استنباط می‌کنم و خیلی هم به سرعت. دلایل و وقایع را خود شما در تاریخ‌ها بجویید.» (ص ۸۲).

در هر حال، بدین ترتیب است که نخستین گنبدی‌گی‌ها آغاز می‌شود و سرچشمه‌های اصلی غرب‌زدگی ما سیلابی راه می‌اندازد. آل احمد به حوادث مشروطه و اکتشاف نفت نظر دارد. در دوران مشروطیت «مونتسکیوهای وطنی هر کدام از یک سوی بام افتادند. و گرچه شاید هم در این نکته متفق‌القول بودند و بفهمی نفهمی احساس می‌کردند که اساس اجتماع و سنت کهن ما در قبال حمله‌ی جبری ماشین و تکنولوژی تاب مقاومت ندارد و نیز همگی به این بیراهه افتادند که پس اخذ تمدن فرنگی بدون تصوف ایرانی» (ص ۸۰). روحانیت نیز به عنوان سدی در برابر این جریان کوبیده شد، «در حالی که روحانیت بسیار به حق و به جا می‌توانست و می‌بایست به سلاح دشمن مسلح شود و از ایستگاه‌های فرستاده‌ی رادیو تله‌ویزیونی مخصوص به خود، از قم یا مشهد - همچنان که در واتیکان می‌کنند - به مبارزه با غرب‌زدگی ایستگاه‌های فرستاده‌ی دولتی و نیمه‌دولتی پردازد.» (ص ۸۲). اما دستگاه روحانیت «خیلی که همت کرد رادیو و تله‌ویزیون را تحریم کرد.» (ص ۸۲). ناگفته نگذاریم که آل احمد در دنباله‌ی همین مطلب، توصیه‌هایی در سه بند به دستگاه روحانیت زمان خویش می‌کند و دعوت به داخل‌گود رفتن و با خبری می‌کند.

در هر حال، غرب‌زدگی از تبعاتش «جبر مصرف ماشین» است که «شهرنشینی» را به اتکای درآمد نفت، ارزانی مردم ایران می‌کند. این غرب‌زدگی، به جنگ تضادهایی کشید که آل احمد یک فصل از کتابش را به آن اختصاص می‌دهد.

حال آیا می‌توان این طلسم را شکست؟ «چه باید کرد؟ آیا همچنان که تاکنون بوده‌ایم باید فقط مصرف‌کننده باقی‌بمانیم؟ یا باید درهای زندگی را به روی ماشین و تکنولوژی ببندیم و به قعر رسوم عتیق و سنن ملی و مذهبی بگریزیم؟ یا راه‌سومی در پیش است؟» (ص ۱۱۸). نویسنده همان راه سوم را در پیش می‌گیرد «که چاره‌ای از آن نیست و آن، جان این دیو ماشین را در شیشه کردن است.» (ص ۱۱۸). «ما را نخست اقتصادی درخور ساخت و پرداخت ماشین بایست، یعنی اقتصادی مستقل و بعد، آموزشی و کلاسی و روشی.» (ص ۱۱۹)، اما «اگر کار به همین سادگی است، پس چرا تاکنون به عقل عقلای قوم نرسیده است؟... نخست اینکه آن رعب و حرمت در دل ما است... رعب از ماشین، درست همچون رعب از طلسم... همین رعب موجب غرب‌زدگی است، یا به علت غرب‌زدگی است که ما دچار چنین رعب هستیم.» (ص ۱۲۱)، «علت دوم... این است که ما تا خریدار مصنوعات غریب، فروشنده راضی نیست چنین مشتری سر به راهی را از دست بدهد... از نظر منافع اقتصادی سازندگان ماشین - یعنی از نظر اقتصاد بین‌المللی - ما هر چه دیرتر به ماشین و تکنیک دست بیاییم بهتر!» (ص ۱۲۵) و اگر در این مملکت کارخانه‌ای هم ساخته می‌شود، بدانیم که «اینها همه ضمایم صنعت غرب است. و به هر صورت، سوار کردن یک ماشین چیزی است در حدود تعمیرکاری؛ صنعت نیست، ساختن ماشین نیست.» (ص ۱۳۴).

در سه فصل بعدی کتاب غرب‌زدگی، ضمن توصیف احوالات غرب‌زدگان پیشنهادهایی برای بهبود وضع می‌شود و همین‌طور، ساختار ارتش ایران و طرح‌هایی چون اعزام سپاه دانش و بررسی نظام آموزشی از مقطع دبستان تا دانشگاه نیز نقد می‌شود و تحصیل‌کردگان فرنگ و مطالب درسی تک‌تک دانشکده‌ها نیز از دایره‌ی نقد و بررسی آل احمد بیرون نمی‌مانند.

حال اگر اتفاق خاصی بیفتد «و همین فردا صبح، ما نیز شویم همچو سویس یا سوئد یا فرانسه یا امریکا - فرض محال که محال نیست - ببینیم آن وقت چگونه‌ایم؟ آیا تازه دچار مشکلاتی نخواهیم شد که در غرب مدت‌ها است به آن رسیده‌اند؟ و با این مشکلات مجدد چه خواهیم کرد؟» (ص ۱۹۸). از اینجا به بعد است که آل احمد به نقد

نمودهای مختلف جوامع و فرهنگ‌های غربی نیز می‌پردازد، که ذکر شمایی از آنها خالی از فایده نیست. «احزاب در یک اجتماع دموکرات غربی منبرهایی هستند برای ارضای عواطف مال‌بخویایی آدم‌هایی نامتعادل و بیمارگونه.» (ص ۲۰۳). «این پناه بردن مرد غربی به ملاک‌های شرقی و افریقایی در هنر و ادب و در زندگی و اخلاق (که از طرفی نمودار بیزاری و دست‌کم خستگی مرد غربی است از محیط خود و آداب خود و هنر خود، و از طرف دیگر نمودار دنیاگیر شدن هنر و ادب و فرهنگ است از هر جا که می‌خواهد باشد و البته که نمودار بسیار زیبایی نیز هست) دارد کم‌کم به قلمرو سیاست نیز می‌کشد... بله فرار از ماشین‌زدگی چنین می‌طلبد. ترس از جنگ اتمی چنین حکم می‌کند.» (ص ۲۰۷). پایان سخن آل احمد نیز مخاطب قرار دادن همه‌ی آدمیان - چه شرقی و چه غربی - است، آنهایی که اسیر ماشین شده‌اند. او به استناد آثار کامو، یونسکو و برگمن چنین حسن ختام می‌کند: «بشریتی که اگر نخواهد زیر پای ماشین له بشود باید حتماً در پوست کرگدن برود. و من می‌بینم که همه‌ی این عاقبت‌های داستانی وعید ساعت آخر را می‌دهند که به دست دیو ماشین (اگر مهارش نکنیم و جانش را در شیشه نکنیم) در پایان راه بشریت، بمب یدروژن نهاده است... اقتربت الساعة و انشق القمر.» (ص ۲۲۷).

آثار محمد علی اسلامی ندوشن

رواج تمدن و فرهنگ مغرب‌زمین تغییر و تحول گسترده‌ای را در عالم سبب شده است. این «تحول که در دنیا حادث شده و باد آن به ما هم گرفته، و دگرگونی‌ای که بر اثر آن در زندگی ما پدید آمده، به‌حدی سریع و شدید بوده که گویی ما را از محور فرهنگی خود خارج کرده است. هم استعداد ما در جذب فرهنگ گذشته‌ی خود ضعیف شده و هم قسمتی از فرهنگ گذشته‌ی ما نیرو و تحرک لازم را برای همراه کردن خود با مقتضیات دنیای کنونی از دست داده، و نتیجه آنکه فرهنگ ایران امروز با بزرگ‌ترین آزمایش عمر خود روبه‌رو است. تاکنون فرهنگ‌هایی که با فرهنگ ایران به معارضه برخاسته بودند، در درجه‌ای ضعیف‌تر و پایین‌تر بودند (مانند عرب و مغول). ولی این دفعه،

فرهنگ مغرب‌زمین با همه‌ی درخشش و صلابت و ربایندگی خود پا به میدان نهاده است، مجهز به صنعت و اقتصاد و حتی سکس، (زیرا فرهنگ مغرب‌زمین از سکس و اقتصاد جدایی ناپذیر است). «۱۳۵۴: «بودن یا نبودن فرهنگ» ص ۳۲). اسلامی ندوشن کانون توجه خود را نه به فرهنگ مغرب‌زمین، که به فرهنگ ایران‌زمین متوجه می‌سازد. مسئله‌ی اصلی او این است که ما گذشته‌ی خود را از یاد برده‌ایم. «هنوز تمدن کنونی ما و آثار فرهنگ و فضل در جامعه‌ی ما، مورد هیچ‌گونه ارزیابی و سنجش قرار نگرفته است. تاکنون در هیچ‌یک از جراید و کنگره‌ها و انجمن‌های فرهنگی، در این باره بحثی به میان نیامده است. مسلم که تحولی در روح جامعه‌ی ما پدید آمده، ولی روشن نیست که این تحول در چه مسیری است؛ رو به انحطاط است یا رو به اعتلا، تا چه میزانی از تمدن مغرب‌زمین متأثر است و تا چه حد از تمدن گذشته‌ی ایران. ما نمی‌دانیم به کدام سو باید بگردیم. آیا باید سوابق و سنن خود را چون بندهایی برپای خود انگاریم و یکباره آنها را به دور افکنیم تا بتوانیم به قافله‌ی تمدن جدید برسیم، یا باید به گذشته‌ی خود وفادار بمانیم، و یا آنکه تلفیق سالمی از این دو برگزینیم؟» «۱۳۵۱: «از آموختن چه حاصل» ص ۵۲). اما مقصر در این میان کیست؟ «اگر روزی حساب گرفته شود، روشنفکران این کشور گنهکارترین مردم شناخته خواهند شد.» «۱۳۵۱: «روشنفکران بر سر دو راهی» ص ۷۱). «اکثر روشنفکران ایران به نحو نویدکننده‌ای ایران را از یاد برده‌اند؛ گروهی به کنج عزلت خزیده‌اند و سکوت می‌کنند... گروهی دیگر به گرفتن حق السکوتی دلخوش‌اند و دعاگوی و مطیع و حق‌شناس می‌زیند. اما گروه سوم از ترکش علم بر مردم تیر می‌افکنند ... خوشبختانه در مقابل آنها هنوز کم نیستند روشنفکران و فضلالی بلندهمتی که از غم ایران غافل نمی‌نشینند، بر حقانیت مردم و ارزش گوهر فضل، نیک و قوف دارند.» «۱۳۵۱: (صص ۷۴-۷۵). آن روشنفکران و فضلالی بلندهمت، ما را به گذشته‌ی ایران توجه می‌دهند و از ما می‌خواهند آرا و عقاید پدرانمان را به‌جد بنگریم، «پدران ما کم و بیش، تابع اصول فکری خاص زمان خود بودند که از معارف ملی، دین، سنت و یا خرافات سرچشمه می‌گرفت، و بدین طریق بهتر از ما زبان همدیگر را می‌فهمیدند؛ ولی ما همه‌ی این مبانی را به دور افکنده‌ایم، بی‌آنکه جانشینی برای آنها به دست آوریم.» «۱۳۵۱:

«اشاره‌ها»، ص ۸۳). اما سنت فکری پدران ما چه بود؟ «سنت فکری ایران‌گرایش به اشراقی بودن داشته است، یعنی تکیه بر مکاشفه و جوش درون بیش‌تر، و بر منطق و استدلال علمی، کم‌تر، و این شیوه‌ی فکری ترکیب گرفته بوده است از یک سلسله استنتاج‌های تجربی و عملی که، گر چه در میان آنها جهش‌های عالی اندیشه فراوان است، می‌توانسته‌اند با هم ربطی نداشته باشند. این شیوه‌ی فکری از طریق شعر و ادبیات و امثال و حکم، همراه با بعضی تعالیم مذهبی، در میان مردم جریان پیدا می‌کرده است. ناگاه این طرز فکر برخورد به شیوه‌ی فکر دکارتی غربی، و جامعه‌ی روشنفکر ایران این تمایل و ادعا را از خود نشان داد که تفکر غربی را جانشین تفکر سنتی خویش کند. آیا موفق شده است؟ نه، البته نباید از این بابت متأسف بود. آنچه مایه‌ی تأسف است آن است که جنبه‌های اصیل فکر ایرانی رفته‌رفته تحلیل رفت، بی‌آنکه چیز جدی دیگری جایش را بگیرد... چون تفکر اشراقی، که لازمه‌اش مقداری معتقدات و شور و صفای ضمیر بود، رفت و تفکر منطقی غربی نیز جانشینش نگردید؛ جای آن را نوعی کردارمحریمی خاص گرفت که بهتر است آن را فرصت‌طلبی بنامیم، یعنی جهت‌گیری بر وفق موقع.» (۱۳۵۴: «یادداشت‌های دیگر»، صص ۹۴-۹۵).

و حال، سؤال این است که با فراموش کردن این گذشته چه اتفاقی خواهد افتاد: «چه خواهد شد اگر نسل جوان کنونی ایران از فرهنگ گذشته‌ی خود بی‌اطلاع بماند. واقعاً چه چیز از او کم خواهد شد که این فرهنگ را نیاموزد؟ انسان‌ها به تماشاگران بدل خواهند شد، رشته‌هایی که اعضای جامعه را به هم پیوند می‌دهد، رشته‌های فرهنگی نبوده، رشته‌هایی خواهد بود، تنیده از تارهای حس و غریزه، فلسفه‌ی حیات این خواهد بود که زندگی یک حادثه است و تنها صورتک فرهنگ برجای خواهد ماند.» (۱۳۵۴: «بودن یا نبودن فرهنگ»، ص ۹).

خواننده‌ی آثار اسلامی‌ندوشن، بعد از این همه بیدارباش، مترصد آن است که الگوهایی از فرهنگ گذشته‌ی ایران زمین بر او پدیدار شود تا ره‌توشه‌ی خود سازد. اما در این راه چندان توفیق نمی‌یابد. الگوهایی که اسلامی‌ندوشن کم و بیش به آنها اشاره می‌کند، به طور عمده صیغه‌ی اخلاقی دارند. «حرف بر سر این است که در این میانه،

سرمایه‌های معنوی خود را نیازیم. اقتباس تمدن و صنعت غرب هیچ‌گونه مغایرتی با حفظ خصوصیات ملی و توجه به نیروهای معنوی ندارد. همان‌گونه که در هند یا ژاپن نداشته است. برعکس، آنچه به ملتی درخشندگی می‌بخشد، تنها وجود ماشین‌های عظیم و وسایل رفاه و زرق و برق نیست... جامعه‌ی متمدن نمی‌تواند خود را از هیچ‌یک از رشته‌های دانش و ذوق بشری بی‌نیاز بداند، یا یکی را بر دیگری برتر شمارد. چه، تمدن نیست مگر مجموعه عواملی که بین حوایج روحانی و جسمانی تناسب برقرار می‌کند... ما اگر هنوز توانیم کارخانه بسازیم یا اختراعی عرضه کنیم، جای ملامت چندانی نیست، چرا که در این زمینه سابقه و سنتی نداشته‌ایم؛ لیکن اگر به رغم گذشته‌های خود، در عالم فکر و معنی به انحطاط و عجز بگراییم، بسیار تأثرآور خواهد بود... آیا در مورد معنویات و فضایل انسانی و ملی نیز می‌توان چنین کرد، می‌توان به دیگران توسل جست؟... ما امروز بیش از هر چیز نیازمند رستاخیز اخلاقی هستیم.» (۱۳۵۱: «ایران تنها کشور نفت نیست»، صص ۳۱-۳۳).

درست است که اسلامی‌ندوشن معتقد است «مسیحیت حساب دین و دنیا را از هم جدا کرده و اگر نمی‌کرد به دستاوردهای فنی خود دست نمی‌یافت. خصوصیت تمدن صنعتی دو چیز بوده است: ۱. تکیه بر علم و نه بر آسمان، ۲. استثمار کشورهای ضعیف.» (۱۳۵۴: «دنیای دو فرهنگ»، صص ۱۱۹)؛ و باز درست است که وی یک جا از برخورد تفکر ایرانی با شیوه‌ی فکر «دکارتی» سخن می‌گوید (۱۳۵۴: «یادداشت‌های دیگر»، صص ۹۴-۹۵)، اما همه‌ی اینها در چارچوب فکری اسلامی‌ندوشن به اندازه‌ی عنصر اخلاق اهمیت ندارد. جملات و نقادای‌های وی از فرهنگ مغرب‌زمین مؤید این معنا است. «اعتقاد کورکورانه‌ی ما به غرب، ناشی از این است که مردم آن سامان را خوشبخت می‌دانیم و تصور می‌کنیم که اگر ما خود در اروپا یا امریکا باشیم، سعادت‌مند خواهیم زیست و یا آنکه اگر روزی ایران مانند اروپا بشود، دوران بدبختیش به سر خواهد رسید... [اما] در غرب با آن همه وسایل آسایش و سرگرمی، با آن همه تجمل، با آن همه فراوانی نعمت، سیماها گرفته و سرد است، شکفتگی نیست، برق شوق یا امید در چشم‌ها نیست... آیا خوشبختی در جامعه‌ی غرب به بن‌بست رسیده است؟» (۱۳۵۱: «به دنبال سایه‌ی همای»،

صص ۱۶۹-۱۷۱). «برای آنکه ببینیم یک دوره خوب است یا بد، باید سنجیده شود که با چه فرهنگی زندگی می‌کند. به نظر من، نه درآمد سرانه، نه درآمد ملی، نه تعداد اتومبیل‌های توی خیابان، نه ساختمان‌های بلند، نه حتی کاهش تعداد مرگ و میر، نمی‌تواند به تنهایی شاخص پیشرفت تمدن، یا خوب بودن زندگی قرار گیرد. پیشرفت زمانی صورت اطمینان‌بخش می‌یابد که در زمینه‌ی فرهنگ نیز حاصل شده باشد؛ و باز نشانه‌ی این فرهنگ افزایش تعداد مدرسه یا دانش‌آموز یا شبکه‌ی تلویزیون نیست، بلکه افزایش کیفیت زندگی است، در جهت بهتر شدن، شکفته‌تر شدن انسان و ایجاد جامعه‌ای هموارتر و عادلانه‌تر و بارورتر که بین نیازهای مادی و معنوی موازنه‌ای باشد.» (۱۳۵۴: ص ۹۱) و همه‌ی اینها بدان خاطر است که «در ذهن ما چنین جا گرفته که تنها چیزهایی در زندگی جدی است و ضامن پیشرفت خواهد بود که بوی ماشین، از آنها بیاید. از فرط ذوق زندگی، تصور کرده‌ایم که جواب همه‌ی مسئله‌های بشری در فرمول‌های فنی و شیوه‌های فرنگی مآبی نهفته است.» (۱۳۵۴: «زبان، فکر و پیشرفت»، ص ۴۵). درست است که دموکراسی در باختر به ایجاد «ثبات و نظم و رونق اقتصادی و فرهنگی توفیق یافته، لیکن از لحاظ انسانی و اخلاقی کامروا نبوده است.» (۱۳۵۱: «دموکراسی در شرق»، ص ۲۱۳). اسلامی‌ندوشن حتی مدعی می‌شود که فرهنگ حاکم بر غرب، شبه فرهنگ است. «کسانی که قدرت سیاسی و اقتصادی را [در غرب] در دست دارند، آموخته‌اند که چه باید بکنند. روان‌شناسی و جامعه‌شناسی و علم و تکنولوژی در استخدام آنها است. چون می‌دانند که تنها با «زور» نمی‌توان با مردم طرف شد، به ایجاد نوعی شبه فرهنگ، دست زده‌اند.» (۱۳۵۴: صص ۸۸-۸۹).

از اینجا به بعد است که اسلامی‌ندوشن جهانی فکر می‌کند و به کل عالم و بشریت نظر دارد. او معتقد است که فرهنگ‌ها در هم تأثیر می‌نهند و فرهنگ ایرانی نیز در این عصر می‌تواند نقش مثبت خود را ایفا کند. «دخالت ایران در امور دنیای امروز فقط از طریق فرهنگ میسر است. اگر ما بخواهیم دیگران را وادار کنیم که به حرف ما گوش فرا دهند، باید زبان فرهنگی بگشاییم.» (۱۳۵۱: «ایران نیز حرفی برای گفتن دارد»، ص ۱۲۰). اما آیا گوش شنوایی برای حرف‌های ما هست؟ «اگر درست باشد که فرهنگ غرب دستخوش بحران

و در جازدن و حتی قهقرا است (البته قرآینی این را تأیید می‌کند)، مغرب‌زمین برای تجدید قوا و ادامه‌ی حیات فرهنگی خود، ناگزیر خواهد بود که دیر یا زود به فرهنگ مشرق روی آورد و پیوندهایی از آن بگیرد. نظر دیگر این است که در آینده، فرهنگ غرب میدان خالی می‌کند و فرهنگ شرق، به عنوان فرهنگ مسلط بر جهان، جانشین آن می‌شود. سومین حدسی که معقول‌تر به نظر می‌رسد این است که فرهنگ جهان آینده، مخلوطی از فرهنگ شرق و غرب باشد. «۱۳۵۴: «بودن یا نبودن فرهنگ» ص ۳۴. انسان معاصر با مسائلی رو به رو است که فرهنگ ایرانی می‌تواند در حل و فصل آنها به کمک آید. در وجود انسان متجدد و معاصر دو کفه‌ی جسم و روح متعادل نیست. نابرابری وجود دارد و انسان‌ها از هم جدا هستند. «۱۳۵۱: «ایران نیز حرفی برای گفتن دارد» ص ۱۰۶-۱۰۷). «فرهنگ گذشته‌ی ایران از نیروی بارور و زنده‌ای برخوردار است. در این فرهنگ، موضوع‌های بسیاری پرورده شده که اکنون به همان اندازه می‌تواند ثمربخش باشد که مثلاً هزار سال پیش بوده است.» «۱۳۵۱: ص ۱۱۰. مفهوم انسان به معنای نفس واحد، حکومت خرد و دانش، قناعت و استغنا، ترک و استقبال؛ اینها چهار موردی هستند که اسلامی‌ندوشن در فرهنگ ایرانی آنها را باز می‌یابد و انسان عصر جدید را به آنها دعوت می‌کند (۱۳۵۱: ص ۱۱۰ به بعد). گره‌های کور زندگی در تمدن غرب گشوده نشده، بلکه اصلاً بیم آن است که در آینده سرکلاف گم شود. بشر مغرب‌زمین به صورت بشری‌افق، در آمده است.» «۱۳۵۱: «به دنبال سایه‌ی همای» ص ۱۹۳-۱۹۴. فرهنگ شرقی و به‌خصوص فرهنگ ایرانی می‌تواند انسان غربی را از این کلاف سردرگم درآورد و به او چیزی را ببخشد که فاقد آن است یا حداقل چشم‌هایش را بر روی آن بسته است. رمز پایداری فرهنگ ایران در عصر جدید نیز همین است، چه «فرهنگ کهن سال و انبوهی چون فرهنگ ایران نخواهد توانست در دنیای امروز پایداری نماید، مگر آنکه این دو شرط را برآورده کند: یکی آنکه خود را با مقتضیات دنیای کنونی و آرزوها و نیازهای مردم خود تطبیق دهد...، شرط دوم آن است که فرهنگ ملی خود را با فرهنگ جهانی پیوند دهد.» «۱۳۵۴: ص ۲۳).

اسلامی‌ندوشن در تاریخ سیر اندیشه، آن دگرگونی عظیم را که در مغرب‌زمین روی

داد چندان مورد التفات قرار نمی‌دهد. پاسخ این سؤال که «غرب چگونه غرب شد؟» می‌تواند راهنمایی برای پاسخ به این سؤال هر ایرانی باشد که «ما چگونه ما شدیم؟» سؤال این است که آن شیوه‌ی فکر دکارتی مورد اشاره‌ی اسلامی‌ندوشن چه تأثیری بر ذهن اهل اندیشه در ایران می‌توانست داشته باشد؟ به نظر می‌آید که غرب کنونی و اندیشه‌ی مدرنیته، کیان و اساس غرب گذشته (غرب مسیحی و قرون وسطایی) را دگرگون ساخت. این دگرگونی نه در کمیت که در کیفیت بود. اندیشه‌ی مدرنیته به همین سیاق اندیشه‌ی ایرانی و به صورت دقیق‌تر، اندیشه‌ی ایرانی - اسلامی را به دگردیسی فرامی‌خواند. در این مرحله، دیگر سخن از رستاخیز اخلاقی نیست، بل سخن از رستاخیز فکری است. حال ماحصل این رستاخیز فکری چه می‌تواند باشد؟ جواب این سؤال را اهل تفکر روزگار ما در حال پاسخگویی هستند.

کتابنامه

- آل احمد، جلال. ۱۳۴۱. غرب‌زدگی. تهران.
- اسلامی‌ندوشن، محمد علی. ۱۳۵۱. ایران را از یاد نبریم و به دنبال سایه همای. تهران: توس.
- _____ . ۱۳۵۴. فرهنگ و شبه فرهنگ. تهران: توس.
- _____ . ۱۳۷۰. سخن‌ها را بشنویم. تهران: انتشار.
- شادمان، فخرالدین. ۱۳۲۶. تفسیر تمدن فرنگی. تهران: چاپخانه‌ی مجلس.
- گویینو، ژوزف آرتور دو. ادیان و فلسفه‌های آسیای مرکزی. تهران.



پروفیسر شکیل احمد
پرنسپل جامعہ اسلامیہ اسلامیہ
پرنسپل جامعہ اسلامیہ اسلامیہ